Theory-Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities

The Relations of Ale Hassanwieh Rulers with the Amirs of Ale Buyeh: The Analysis of the Factors of Interaction and Confrontation between them in Western Iran

Mehdi Ezati [1*] | **Nezamali Dehnavi** [2]

1. Corresponding Author, Assistant Professor of Historical Sciences, Faculty of Social Sciences, Razi University, Kermanshah, Iran.
   Email: ezatimehdi@razi.ac.ir
2. Associate Professor, Payam Noor University of Kermanshah, Kermanshah, Iran.
   Email: nezamdehnavi@pnu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research Article

Article history:
Received:
11/01/2025
Received in revised form:
20/06/2026
Accepted:
21/06/2026

Keywords:
Hasanwayhids, Buwayhids, Interaction and confrontation, Dinawar.

ABSTRACT

In the fourth century, following the decline of the Abbasid Caliphate, numerous local governments emerged in western Iran. One of the local dynasties, the Hassanwieh, emerged in the middle of the fourth century AH in the Dinawar and Qermisin (Kermanshah) regions. Their rise to power coincided with the Buwayhid dynasty in Iran, enabling them to establish a local government. This article primarily explores how the Hasanwieh rulers influenced political developments in western Iran and how they interacted with and confronted the rulers of the Ale-Buyeh.

The research method is descriptive-analytical and relies on the study of historical sources. It appears that the Hasanwieh Kurds, in terms of military capabilities during the second half of the fourth century AH in western Iran, briefly gained considerable authority. In their interactions with the Buyid emirates, they sought independence and the development of their own governance whenever possible. However, during periods of Buyid dominance, they inevitably accepted their sovereignty and maintained relations with them.

Cite this article: Ezati, M. & Dehnavi, N. (2025). The Relations of Ale Hassanwieh Rulers with the Amirs of Ale Buyeh: The Analysis of the Factors of Interaction and Confrontation between them in Western Iran. *Theory- Building And Innovation Driven Discussion Panels In Humanities*, 2 (1), 179-202.

© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/tbih.2026.11615.1028

Extended abstract

Introduction

In the first half of the fourth century AH, the political situation in central and western Iran, known as the province of Jebal, was complex and critical. The conflict among the three powers of the Samanids, the Ziyarids, and the Buyids persisted. Although the Samanids and Al-Ziyar were unable to prevail in their struggle against the Buyids, they ultimately succeeded in establishing their power in these regions. However, the Buyid conflicts in these areas also enabled local families and powers to strengthen their positions, creating future challenges for the Buyids. The emergence of the Hassanwayh family in the latter half of the fourth century provides evidence supporting the claim that, by establishing their power in the province of Dinar, they played a significant role in the political developments of that period. This article examines the relationships between the rulers of the Hasanwieh family and the Buyid emirs, analyzing the factors that influenced their interactions and confrontations.

Method

In this study, we have attempted to analyze and examine the factors of interaction and confrontation between the rulers of Al-Hassanwieh and Al-Buyeh by studying library sources and relying on the descriptive-analytical method.

Discussion and Results

The Al-Hassanwieh came to power at a time when the Buyids had consolidated their rule in western and central Iran and Iraq. The Buyid emirs, while confronting the Samanids and Al-Ziyar, encountered the emergence of a new power in the mountainous region. The Hasanuyh rulers were under pressure from both sides, both from the east by the Buyids of the mountains and from the west by the Buyids of Baghdad. To continue the process of establishing their fledgling government, the Hassanawieh established contact with the Buyid emirs; at times, they were forced to declare their allegiance and follow the Buyid emirs, and at other times, they seized the opportunity and increased their power and expanded their territory. Therefore, the relations between the Hassanwieh rulers and the Buyid emirs were in the form of interaction and confrontation. The superiority and dominance of the Buyids in western Iran, their competition and conflicts with the Samanids and the Ziyarids, religious factors, the authority of certain Hassanwieh rulers, and the rivalry between the Buyid emirs in Iraq and the mountainous regions were among the most significant reasons for the interaction and cooperation between the Hassanwieh rulers and the Buyid emirs. On the other hand, factors such as the ambition of certain Hassanwid emirs, internal conflicts and disagreements within the Hassanwid family, hostility and disputes among the Buyid emirs, and the disobedience and rebellion of the Kurdish tribes were considered the primary causes of confrontation and conflict between them.

Conclusion

It seems that the Kurds Hassanwieh in terms of military capabilities in the second half of the fourth century in the West, Iran gained quite a lot of authority. In confronting with the emirates of Buyeh, whenever they had the opportunity, they sought independence from the practice and development of their government, and in times of Buyid authority, they inevitably accepted their sovereignty and interacted with them.

دوفصلنامه علمی کرسی‌های نظریه‌پردازی و نوآوری در علوم انسانی
شورای عالی انقلاب فرهنگی
دبیرخانه کرسی‌های نظریه‌پردازی و نقد و مناظره (ویژه علوم انسانی و معارف دینی)
دانشگاه رازی

روابط حاکمان آل‌حسنویه با امیران آل‌بویه (تحلیل عواملِ تعامل و تقابل میان آنها در غرب ایران)

مهدی عزتی [۱*] | نظامعلی دهنوی [۲]

۱. نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم تاریخی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
رایانامه: ezatimehdi@razi.ac.ir

۲. دانشیار دانشگاه پیام نور کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.
رایانامه:nezamdehnavi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۰/۲۲
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

واژه‌های کلیدی:
بویه،آل
آل‌حسنویه،
تعامل و تقابل،
دینور.

چکیده

در قرن چهارم و در پی تضعیف خلافت عباسی، حکومت‌های محلی متعددی در غرب ایران شکل گرفتند. یکی از این دودمان‌های محلی، خاندان کُرد آل حَسنویه بود که در اواسط سده چهارم هجری در ناحیه دینور و قرمیسین(کرمانشاه) هم‌زمان با قدرت گرفتن سلسله آل‌بویه در ایران موفق به تشکیل حکومت محلی شدند. جستار حاضر بررسی روابط میان حاکمان آل حسنویه و امیران بویه و تحلیل عوامل تعامل و تقابل آنها با امرای بویه را کاوش می‌کند. روش پژوهش، توصیفی- تحلیلی و بر اساس مطالعه منابع تاریخی است. به نظر می‌رسد که حکام حسنویه به لحاظ توان نظامی در نیمه دوم قرن چهارم هجری در غرب ایران(در مقطعی هرچند کوتاه) اقتدار نسبتاً زیادی کسب کرده و روابط گسترده و نزدیکی با امیران بویه برقرار کردند. آنها در مواقع اقتدار بوئیان بناچار سیادت آنها را پذیرفته و با آنها تعامل برقرار می‌کردند ولی هر زمان که فرصتی می‌یافتند به دنبال استقلال عمل و توسعه حکومت خویش در تقابل با امیران بویه برمی‌آمدند.

استناد: عزتی، مهدی و دهنوی، نظامعلی (۱۴۰۴). روابط حاکمان آل‌حسنویه با امیران آل‌بویه (تحلیل عواملِ تعامل و تقابل میان آنها در غرب ایران). *کرسی‌های نظریه‌پردازی و نوآوری در علوم انسانی*، ۲(۱)، ۱۷۹-۲۰۲.

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان.

DOI: 10.22126/tbih.2026.11615.1028

۱. پیشگفتار

۱-۱.تعریف موضوع

در طول قرن چهارم هجری و کمی قبل از آن، سرزمین ایران به چندحوزه قدرت مهم تقسیم شده بود. این دوره از تاریخ ایران که ایرانیان پس از دو قرن و اندی، هم زمان توانستند حکومت‌های مستقلی خارج از حوزه قدرت خلفای بغداد تشکیل دهند، به عصر حکومت‌های متقارن یا بنا به نظر مینورسکی «میان پرده ایرانی» مشهور گردید. بنابراین، از روزگار ظهور طاهریان (۲۰۵-۲۵۹هـ) تا ورود ترکان سلجوقی، در بسیاری از نواحی سرزمین ایران شاهد شکل‌گیری سلسله‌های بزرگ و کوچک ایرانی با حوزه قلمرو وسیع یا محدود، هستیم.

درنیمه اول سده چهارم هجری اوضاع سیاسی مرکز و غرب ایران، که ایالت جبال نامیده می‌شد، پیچیده و بحرانی بود و کشمکش و درگیری بین سه قدرت سامانیان و زیاریان با آل بویه هم چنان ادامه داشت. اگرچه سامانیان و آل زیار در ستیز با آل بویه نتوانستند موفق عمل کنند و سرانجام این بوئیان بودند که در پایان کشمکش‌ها، موفق به تثبیت و استقرار قدرت خویش در این مناطق شدند. با وجود این، درگیری آل بویه در این مناطق سبب شد، تا خاندان‌ها و قدرت‌های محلی موقعیت خویش را تقویت و در آینده اسباب پریشانی آنان را فراهم کنند. ظهور خاندان حسنویه، در اواخر نیمه اول سده چهارم، گواه این مدعا است، که با پی‌ریزی قدرت خویش در ولایت دینور توانستند در تحولات سیاسی نیمه دوم قرن چهارم نقش مهمی ایفا نمایند. در پژوهش حاضر تلاش شده با مطالعه منابع کتابخانه‌ایی و با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی عوامل تعامل و تقابل میان حکمرانان آل‌حسنویه و آل‌بویه را تحلیل و بررسی کنیم.

۱-۲.پیشینهٔ پژوهش

از آنجا که تاکنون پژوهش مستقلی در باره این موضوع انجام نگرفته و با توجه به اهمیت و نقش حکومت‌گران محلی آل‌حسنویه در رویدادها و حوادث سیاسی و اجتماعی غرب ایران در سده چهارم هجری و روابط آنها با حاکمان آل بویه، ضرورت پرداختن به این موضوع شایسته کاوشی جدی بود. البته در برخی از آثار و منابع تحقیقات جدید به تاریخ این خاندان پرداخته شده است، که از آن جمله اثر ارزشمند استاد پرویز اذکایی تحت عنوان «فرمانروایان گمنام» قابل تقدیر است. در کتاب پایتخت فراموش شده قوم کرد نوشته برومند اعظمی پور(۱۳۹۳) نیز به خلاصه‌ای از تحولات دینور در عصر

آل‌حسنویه اشاره شده است. عزتی(۱۳۸۵) در پایانامه کارشناسی ارشد تحت عنوان«تحولات سیاسی – اجتماعی دینور در چهار قرن نخست اسلامی» به موضع حکومت آل حسنویه پرداخته است. اما درباره چگونگی تعامل و تقابل میان آل بویه و آل حسنویه تحلیلی ارائه نشده است. هم چنین مقاله‌ای ارزشمند تحت عنوان «حکومت بنی‌حسنویه از ظهور تا سقوط(۳۳۰ تا ۴۰۶ ق/۹۴۱ تا ۱۰۱۵م)» توسط نظام علی دهنوی در نشریه پژوهش‌های تاریخی چاپ شده که بیشتر اختصاص به تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حکومت آل حسنویه در قرن چهارم هجری دارد. یورگن پُل[1] در مقاله تحت عنوان«حسنویه بن حسنویه کُردی از قلعه‌های آزاد تا واسلی»[2] مقاله‌ای درباره چگونگی شکل گیری سلسلهٔ آل‌حسنویه در غرب ایران و روابط آنها با آل بویه نوشته است. زهرا قیداری(۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای کوتاه و توصیفی تحت عنوان«سیمای سلسله‌ی کُرد شیعه مذهب آل حسنویه در عصر آل بویه» به کلیاتی از تاریخ این خاندان پرداخته است. در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «سقوط خاندان حسنویه و روابط آن با آل بویه» نوشته ایوب مرادی به روابط آل بویه و آل حسنویه توجه شده اما این مقاله بسیار توصیفی و فاقد تحلیلی تاریخی از چگونگی روابط متقابل این دو خاندان است.

۱-۳. روش پژوهش

با مطالعه منابع کتابخانه‌ای و جمع آوری داده های تاریخی از منابع اصیل تاریخی و تحقیقات جدید با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، عوامل تعامل و تقابل حاکمان آل حسنویه و آل بویه تحلیل تبیین شده است.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. شکل‌گیری حکومت آل حَسنویه[3] در دینور

حسنویه بن حسین برزیکانی در سال ۳۴۸ هـ در دینور[4] قدرت را در دست گرفت. وی توانست تا سال

---

1 . Jürgen Paul

2 . "Ḥasanwayh b. al-Ḥusayn al-Kurdī (r. ca. 350–369/ ca. 961–\\979) From Freehold Castles to Vassality."

۳ . با تلفظ های دیگر نیز نوشته شده؛ حَسَنوَیه، حَسُنَویَه و حَسنَویَه نیز خوانده می شود. بنگرید به:زامباور، ۲۵۳۶: ۳۲۱؛ اذکایی،۱۳۶۷الف: ذیل مدخل«ال‌حسنویه»؛ Cahen(1991), ***"Dinwar"***,

۴ . از شهرهای مهم جبال در قرون نخستین اسلامی که در قرن چهارم هجری مرکز حکومت آل حسنویه شد.بنگرید به:عزتی، ۱۳۸۵، ۲۷-۴۹؛ اعظمی‌پور،۱۳۹۳: ۱۰۲؛ Lokhart.L(1991).), ***"Hasanwayh***

۳۵۰ هـ بر دینور، قرمیسین(کرمانشاه) و سراسر محدوده لرستان کنونی دست یابد. در این زمان امیران آل‌بویه درگیر جدال و ستیز با سامانیان و آل‌زیار در شرق بودند و مجال پرداختن به تحرکات طوایف کُردی در غرب ایران را نداشتند. ازسوی دیگر، به دنبال مرگ ونداد (۳۴۹هـ) و غانم(۳۵۰هـ) فرزندان احمد عیشانی(از متنفذان محلی در غرب ایران)، آنان به شدت تضعیف شدند. عملکرد نامناسب و عدم توانایی جانشینان آنان در اداره امور خویش، موجب شد خاندان برزیکانی که قدرت محدودی به شمار می‌آمدند، با تدبیر و درایتِ حسنویه بن حسین، رئیس طایفه کُرد برزیکانی، بتوانند به سرعت قدرت خود را در منطقه گسترش دهند.(ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۸، ۷۰۵؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ج۲، ۴۳۸)

۲-۲.روابط حسنویه بن حسین با امیران آل بویه

آغاز فرمانروایی حسنویه بن حسین کردی(۳۴۸-۳۶۸ هـ) با فرمانروایی رکن‌الدوله حسن بر منطقه جبال همزمان بود. رکن الدوله تا حدود ۳۵۵ هجری بیشتر نیروی خود را صرف مقابله با سامانیان و زیاریان کرد، تا اینکه در همین سال‌ها، با تضعیف سامانیان و کاهش تهاجمات آن به غرب، توانست قدرت خویش را در این منطقه تثبیت کند. این در حالی بود که تا آن هنگام حدود یک دهه از تأسیس پایگاه فرمانروایی جدیدی در دینور و مناطق پیرامون آن می‌گذشت و رکن‌الدوله بنابه دلائلی که به آنها اشاره خواهد شد، با این قدرت جدید مصالحه کرد. هر چند حسنویه مزاحمت‌های ناخواسته‌ای را برای وی به وجود می‌آورد، اما در آغاز به نظر نمی‌رسید خطری از جانب آنها، آل‌بویه را تهدید کند. اما رکن-الدوله به محض خلاصی از تهاجمات سامانیان و برقراری صلح وآرامش نسبی در مناطق مرکزی ایران، متوجه قدرت طلبی و فزونی خواهی حسنویان شد. بنابراین، منتظر بهانه‌ای بود تا آنان را گوشمالی داده و جلو توسعه روزافزون قدرت کُردان را بگیرد.

در سال ۳۵۸هـ میان حَسنویه برزیکانی و عصمت‌الدوله‌ابودلف سهلان بن مسافر، کارگزار بوییان در جبال، اختلافی بروز کرد که منجر به جنگ و گریزی میان آنان شد. سهلان به قصد جنگ و ستیز با حسنویه رو به سوی قلمرو وی نهاد. حسنویه نیز همراه با جنگجویان کُرد به رویارویی با وی شتافت و موفق شد نیروهای سهلان را که در مکانی گردهم آمده بودند، محاصره کند. حسنویه فرمان داد که هر مقدار هیزم و خاشاک در دسترس است، جمع کنند و در اطراف محلی که سهلان و همراهانش جمع شده بودند، آتش زنند. به دلیل هوای گرم تابستان و حرارت آتش، محاصره‌شدگان به تنگنا افتادند و به همین خاطر امان خواستند و همگی اسیر کُردان حسنویه شدند(ابن مسکویه،۱۳۷۶: ج۵، ۳۲۸ ؛ ابن اثیر،

۱۴۰۵: ج۸، ۶۰۵؛ ابن خلدون،۱۳۶۶: ج۳، ۷۴۸).

چون خبر این واقعه به اطلاع رکن الدوله رسید، سخت برآشفت و رنجیده خاطر گشت. بنابراین او که منتظر بهانه‌ای برای سرکوب کردان حسنویه بود، به خیال خود، فرصت را غنیمت شمرده و به وزیرش ابوالفضل‌بن‌عمید(۳۲۸-۳۵۹هـ) فرمان داد با لشکری بسیار به سوی حسنویه روانه شود. ابن‌عمید به همراه پسرش ابوالفتح، در ماه محرم سال ۳۵۹ هـ ق. عازم جنگ با حسنویه شد. در این لشکرکشی، ابوعلی مسکویه، مورخ مشهور دربار بویه همراه ابن‌عمید بوده و گزارش این سفر جنگی را به طور مفصل در کتاب خویش آورده است(ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ج۵، ۳۳۱). ابن‌عمید در میانه راه دچار بیماری شد و پس از رسیدن به شهر همدان درگذشت و پسرش ابوالفتح ملقب به ذوالکفایتین، جانشین پدرش گردید. ابوالفتح، با فرستادن نامه، حسنویه را به صلح و اطاعت از بوییان دعوت کرد. حسنویه نیز که نمی‌خواست با سپاهیان بسیار دیلمی روبرو شود، قبول کرد که در اِزای پرداخت مقداری مال، برکار خویش باقی بماند. بنابراین با پرداخت پنجاه هزار دینار به ابوالفتح(یا به قولی صدهزار دینار) با وی صلح کرد و بدون اینکه نبردی بین دیلمیان و کردان روی بدهد، ابوالفتح عازم ری مرکز حکومت رکن الدوله گردید(همان،: ۳۳۲؛ ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۸، ۶۰۶).

در سال ۳۶۵هـ رکن‌الدوله حسن از ری عازم اصفهان شد. عضدالدوله، که در این زمان قدرتمندترین فرد میان خاندان بویه بود، توسط پدرش به جانشینی و مقام امیرالامرائی انتخاب شد. همچنین فخرالدوله، پسر دیگرش را بر شهرهای همدان و ری و قزوین و مؤیدالدوله ابوالمنصور پسر کوچکتر را بر اصفهان، به عنوان حاکم برگزید و به آنان سفارش کرد که با هم متحد باشند و فرمان و طاعت برادر بزرگتر، عضدالدوله را قبول کنند. پیش از این، در بغداد، عزالدوله بختیار، جانشین پدرش،معزالدوله‌احمد، شده بود(۳۵۶ هـ). بختیار از قدرت روزافزون عضدالدوله در هراس بود. و به همین خاطر، با نامه‌نگاری به حاکمان مجاور، از جمله حسنویه برزیکانی و ابوتغلب حمدانی و عمران بن شاهین آن‌ها را برضد عضدالدوله و همراهی با خویش ترغیب نمود. حسنویه وقتی که اختلاف بین بوییان را ملاحظه کرد، تصمیم گرفت به این اختلافات دامن بزند. به همین جهت: ‹‹حسنویه فرزند حسین کُرد، بختیار را سخت به خود می‌فریفت که به سوی او می‌آید تا خود و خانواده و پیروان کردش به او کمک کنند. اندیشه او دو بهم زنی و جدایی افکندن میان پادشاهان این خاندان [آل بویه] می‌بود.››(ابن مسکویه،۱۳۷۶: ج۵، ۴۳۳)

عضدالدوله که به فکر تسلط بر بغداد و عراق بود، با اطلاع از توطئه‌ها و دسیسه‌های عزالدوله، بهانه لازم برای تسلط بر عراق را به دست آورد و در سال ۳۶۶ق، عازم بغداد شد. بختیار به عزم پیکار با عضدالدوله به سوی شهر واسط رفت. حسنویه برزیکانی و ابوتغلب بن حمدانی که وعده داده بودند شخصاً با نیروهای خویش به سوی عراق بیایند، به عهد خود وفا نکردند. گرچه ظاهراً حسنویه دو فرزندش عبدالرزاق و بدر را همراه هزار سوار زبده به سوی واسط روانه کرد و نامه‌ای همراه آنان برای بختیار فرستاد که بعد از آمدن پسرانش، وی نیز به دنبال آنان خواهد آمد، اما عزالدوله که قبل از رسیدن پسران حسنویه، نتوانسته بود در مقابل عضدالدوله کاری از پیش ببرد، تقاضای صلح و سازش کرده بود، که مورد قبول عضدالدوله قرار گرفت. اما با رسیدن نیروهای حسنویه و پیام وی مبنی بر کمک بیشتر به بختیار، وی دوباره تصمیم گرفت که در واسط بماند و با عضدالدوله مبارزه کند. چون گزارش پیمان‌شکنی وی به عضدالدوله رسید، وی مصمم به جنگ با بختیار شد. بختیار شبانه به طرف بغداد عزیمت کرد و به عبدالرزاق و بدر سفارش کرد همراه وی به سوی بغداد روند. زیرا ابوتغلب برای کمک به آنجا می‌آید. عبدالرزاق در میانه راه به سوی پدرش بازگشت و برادرش، بدر نیز چندی نزد بختیار ماند و به زودی بازگشت(ابن‌مسکویه،۱۳۷۶:ج۵، ۴۴۵؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج۸، ۶۷۲-۶۷۱). در همین سال (۳۶۶هـ) عضدالدوله وارد بغداد شد و قدرت را در دست گرفت و از طرف خلیفه القاب متعددی دریافت کرد. حسنویه برزیکانی که تا این زمان، در برابر قدرت آل بویه پایداری کرده و استقلال خود را حفظ کرده بود، با قدرت‌گیری عضدالدوله، چاره را در آن دید که با فخرالدوله رقیب و مخالف عضدالدوله سازش کند. به همین سبب حسنویه پیمان محکم و استواری با حکمران بویه در جبال منعقد کرد(مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۹۴؛ کبیر،۱۳۶۲: ۷۷). اما طولی نکشید که حسنویه در قلعه سرماج در سال ۳۶۹ هـ در گذشت.

۲-۳. روابط جانشینان حسنویه با عضد الدوله

عضدالدوله در اواخر سال ۳۶۹، در حالی که قبل از این توانسته بود، حمدانیان و شیبانیان را در شمال عراق سرکوب کند و تا حدی خیال خود را از آنجا آسوده گرداند، متوجه غرب ایران و سرزمین جبال گردید. وی از این لشکرکشی دو هدف عمده را دنبال می کرد:

۱. نخست اینکه، بختیار جانشین حسنویه، از اطاعت وی سرباز زده بود. بنابراین عضدالدوله که از کردان حسنویه دل خوشی نداشت، با پیوستن، بدر و عاصم به وی، مصمم شد که آنان را سر جای

خویش بنشاند.

۲. از طرف دیگر، در این زمان فخرالدوله (جانشین رکن‌الدوله در جبال) با عضدالدوله به مخالفت برخاسته و مدعی کسب قدرت در عراق بود. وی سابقاً نیز عزالدوله بختیار را علیه عضدالدوله به جنگ ترغیب کرده و با حسنویه کردی پیمان اتحاد بسته بود. همچنین برخی از پسران حسنویه بر ضد عضدالدوله به وی پیوسته بودند، به همین جهت عضدالدوله که توطئه و دسیسه های برادر خویش را ملاحظه کرد، آماده لشکرکشی به منطقه جبال گردید.

عضدالدوله در ذیحجه سال ۳۶۹ برای نیل به اهداف خویش، به سوی قلمرو حسنویان و فخرالدوله، با لشکری بسیار مجهز حرکت کرد. هنگامی که به قرمیسین رسید، گروه زیادی از سرکردگان سپاه فخرالدوله و همچنین بدر و عاصم و مردان حسنویه به نزد وی آمدند(روذرآوری، ۱۳۳۴: ۹). فخرالدوله که در همدان، مستقر بود، کار خود را با مشکل مواجه دید و از عاقبت خود ترسید. از این رو ترسناک بگریخت و به شمس المعالی قابوس بن وشمگیر، امیر زیاریان در گرگان پناهنده شد. عضدالدوله به آسانی بر همدان و ری و مناطق مجاور دست یافت و برادر دیگرش، مؤیدالدوله، حاکم اصفهان، را به جای فخرالدوله، حاکم جبال کرد(ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ج۵، ۴۸۸؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج۸، ۷۰۷).

پس از آن عضدالدوله به دینور رفت و طاهربن محمد از فرماندهان سپاهش را به سوی قلعه سرماج فرستاد که وی قلعه سرماج را گرفت و آنچه از ذخایر حسنویه در آنجا بود و مقدارش نیز بسیار فراوان بود، متصرف گردید(ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶: ج۵، ۴۸۹؛کبیر، ۱۳۶۲: ۷۹). فرزندان حسنویه، همگی به نزد عضدالدوله رفتند. وی از میان آنها، عبدالرزاق، ابی العلاء و ابوعدنان را که با فخرالدوله بر ضد وی دشمنی کرده بودند، دستگیر کرد و نسبت به بدر و عاصم و عبدالملک، نیکی و عنایت نمود و بدر را به ریاست کردان برگزید، وی را انعام و خلعت و شمشیر عطا کرد.

ابوالنجم بدر با حمایت و پشتیبانی عضدالدوله دیلمی در سال ۳۶۹ هـ در دینور، به فرمانروایی بر کردان دست یافت. اما در حالیکه عضدالدوله در همدان مشغول رتق و فتق امور داخلی بوییان بود، برادران بدر، بر او رشک بردند و علیه وی سر به عصیان برداشتند. عاصم رهبری کردهای مخالف بدر را بر عهده داشت و آنها را بر بدر شوراند. بدر چون توان رویارویی با عصیان و آشوب کردان، را در خود نمی‌دید، ناچار شد بار دیگر از عضدالدوله در همدان طلب یاری کند(ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۹، ۵).

عضدالدوله به منظور یاری رساندن به بدر، لشکری به آنجا گسیل داشت و ابوالفضل مظفربن

محمود به همراه نیروهای دیلمی بر عاصم و همراهانش یورش برد و توانست آنها را هزیمت بدهد و عاصم را گرفتار سازد. عاصم روانه زندان شد و بقیه فرزندان حسنویه که با وی همراهی کرده بودند، به دستور عضدالدوله، از دم تیغ گذراندند(روذرآوری، ۱۳۳۴: ۱۲؛ ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۹، ۶). تنها در این زمان بود که بدر توانست فرمانروایی خود را در منطقه دینور و کرمانشاه تثبیت کند و با کنار زدن رقیبان خویش حکومتش را استوار گرداند.

٤-۲. روابط بدربن حسنویه با فخرالدوله

در سال ۳۷۲هـ عضدالدوله در بغداد در اثر بیماری در گذشت و مؤیدالدوله در جبال و اصفهان مستقل شد، مؤیدالدوله در طول یک سالی که بر جبال حاکم بود، توانست فخرالدولـه و متحدش، قابوس بن وشمگیر را از نواحی گرگان و طبرستان براند و سلطه خویش را براین مناطق بگستراند. با مرگ مؤیدالدوله، به پیشنهاد صاحب بن عباد وزیر او، بزرگان بویه، فخرالدوله را که در این زمان در نیشابور اقامت داشت، برای جانشینی مؤیدالدوله، فراخواندند. در عراق نیز بعد از مرگ عضدالدوله، پسرش مرزبان ملقب به صمصام‌الدوله به امیرالامرایی رسید، اگر چه برادارش، شرف الدوله در فارس و کرمان مدعی جانشینی عضدالدوله و رقیب وی به شمار می‌آمد. با این شرایط و تحولات صورت گرفته، بدربن حسنویه که در این مدت توانسته بود از ضعف صمصام الدولـه سود بجوید و بر استحکام حکومت خویش بیفزاید، تصمیم گرفت که به فخرالدوله هم پیمان دیرین خاندان حسنویه، نزدیک شود. بدر که از هوش و درک سیاسی بالایی برخوردار بود، پی به این واقعیت برد که بعد از پادشاه قدرتمندی هم چون عضدالدوله، تنها این فخرالدولـه است که در بین امیران بویه، از نفوذ و اقتدار بیشتری برخوردار خواهد شد. چنانکه، اگر وی راه دوستی و سازش با فخرالدوله را بر نمی‌گزید، مسلماً در آینده اقتدارش در معرض خطر قرار می‌گرفت.

در فاصله سالهای ۳۷۰ تا ۳۷۶ هـ جدال بر سر جانشینی عضدالدوله در بین امیران آل‌بویه تشدید شده بود و در قلمرو حکومت آل بویه، چندین نفر به طور مستقل، اعمال قدرت می‌کردند. اختلاف بین فرزندان عضد الدوله و دیگر امیران بویه، حکومت آنها را تجزیه و رو به ضعف و سستی، کشانده بود. بدر طی این مدت، مشغول سامان دادن کارها در نواحی تحت حاکمیت خویش بود، وی با یاری و همراهی کردن آنها، ولایت خود را از ویرانی و نابودی و انهدام املاک رعایای خویش باز داشت(اشپولر، ۱۳۷۹: ۱۸۰).

۵-۲.روابط بدر بن حسنویه با شرف‌الدوله

در سال ۳۷۶ هـ شرف‌الدوله دیلمی، پس از تصرف خوزستان و بصره، به سوی بغداد رفت. ابتدا با برادرش صمصام الدوله به صلح رفتار کرد، ولی اندکی بعد او را اسیر و در فارس زندانی کرد. بنابراین، شرف‌الدوله از آن پس از طرف خلیفه به عنوان«امیرالامراء» شناخته شد. وی که شاهد افزایش قدرت فخرالدوله در جبال و گرگان بود، در صدد ممانعت از قدرت یابی عمویش بود. اما برای دست یابی به این هدف، ابتدا می‌بایستی متحد وفادارِ فخرالدوله یعنی بدر بن حسنویه را از پیش رو برمی داشت. علاوه بر آن، شرف الدوله سخت از تغییر گرایش بدر نسبت به بوییان بغداد و پدرش عضدالدوله، خشمناک بود و بر آن بود که به کلی قدرت کُردان را سرکوب و ریشه‌کن نماید(کبیر، ۱۳۶۲: ۱۲). از سویی دیگر، شرف الدوله، در این زمان، از قدرت و نفوذ روزافزون فرمانده‌اش «قراتکین جهشیاری» بیمناک بود و در واقع با فرستادن وی به جنگ با بدر دو هدف را دنبال می کرد؛ «اگر بر بدر ظفر یابد، انتقام خویش را از بدر گرفته است و چنانچه بدر بر قراتکین پیروزی یابد، از وجود او راحت خواهد شد.»(ابن اثیر،۱۴۰۵: ج۹، ۵۲).

بنابراین، شرف‌الدوله دیلمی در سال ۳۷۷ هـ سپاه انبوهی را به فرماندهی قراتکین جهشیاری تجهیز و برای جنگ با بدربن حسنویه به سوی قلمرو حسنویان گسیل داشت. بدر نیز جنگجویان کُرد را جمع کرد و در دشت قرمیسین منتظر رسیدن سپاهیان قراتکین شد. سپاهیان قراتکین، نیروهای بدر را منهزم کردند و کُردها پراکنده گشتند. بدر چون کثرت و برتری سپاه قراتکین را مشاهده کرد، به شیوه‌ی نظامی خاص کُردان دست زد و شگرد جنگ و گریز را در مقابل سپاه منظم قراتکین در پیش گرفت. بلافاصله نیروهای کُرد بلافاصله متواری و ناپدید شدند. قراتکین و سپاهیانش فریب خورده و به خیال این که بدر دیگر توان گردآوری سپاه را ندارد و کارش ساخته از اسب‌ها و مرکب‌های خویش پایین آمدند و در چادرهای شان به استراحت پرداختند. اندکی نگذشت که بدر به همراه نیروهایش بر آنان تاختند و آن چنان سریع یورش بردند که سپاهیان قراتکین حتی فرصت سوارشدن بر اسب‌های خویش را پیدا نکردند. کُردها، کشتاری بس عظیم از آنان کردند و بسیاری از دیلمیان جان خویش را از دست دادند. آنچه که در اردوگاه قراتکین بود، به یغما رفت و قراتکین همراه با چندی از یاران خویش پای به فرار گذاشت و به سختی نجات پیدا کردند، تا این که به پل نهروان رسیدند و در آنجا اقامت گزیده و دیگر فراریان سپاهش نیز به وی پیوستند(روزآوری، ۱۳۳۴: ۱۴۰-۱۳۹؛ ابن‌جوزی،۱۴۱۲: ج۱۴ ،۳۲۲-۳۲۳؛ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج،۹ ، ۵۲-۵۱؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ج۳، ۷۴۹).

تحولات بعد از این جنگ، نشان داد که این پیروزی تا چه اندازه برای آل حسنویه حائز اهمیت بوده، پیروزیی که مسلماً کار را بر بوییان بسیار سخت کرد. هم چنانکه اشپولر[1](۱۳۷۹: ۱۸۵)نیز معتقد است؛«از آن پس، بدر توانست حوزه نفوذ خود را در مناطق جنوبی کوهستانهای کُردنشین توسعه دهد، در حالی که حیثیت و اعتبار آل‌بویه همچنان رو به زوال می رفت».

بوییان عراق بعد از این شکست، سخت گرفتار اختلاف و دشمنی شدند و ترکان نیز به این اختلافات دامن می‌زدند. قراتکین به بغداد رفت و سپاهیان را به آشوب برانگیخت. شرف‌الدوله او و یارانش را زندانی کرد و فرمان قتل قراتکین را صادر کرد، خود شرف الدوله نیز در سال ۳۷۹هـ درگذشت و برادر کوچک وی، بهاءالدوله، جانشین وی شد.

۲-٦. روابط بدربن حسنویه با بهاءالدوله

قبلاً اشاره شد که بهاء الدوله بعد از مرگ برادرش شرف الدوله، توانست اقتدار خود را در نواحی عراق خوزستان و فارس تا حدودی استوار سازد. اما در این زمان بهاءالدوله رقیبی قدرتمند به نام فخرالدوله داشت که مانع بزرگی در افزایش قدرت و گسترش قلمروش به شمار می‌آمد. از سویی دیگر، قدرت رو به افزایش بدر متحد فخرالدوله وی را بیمناک کرده بود و حتی حوزه قلمرو بدر تا شهر خانقین نیز گسترش پیدا کرد. بهاءالدوله به دلیل درگیری و آشوب‌های بغداد و مناطق تحت تسلط خویش در این برهه سعی نمود تا با بدر مصالحه کند و خواهان اتحاد با وی شد. به همین منظور بهاءالدوله برای جلب نظر بدر از خلیفه برای وی در خواست لقب کرد. با مرگ فخر الدوله در سال ۳۸۷ هـ اگرچه بدر توانست نفوذ زیادی بین جانشینان او به دست آورد، ولی این امر باعث نشد که از بهاءالدوله، دوری گزیند. بنابراین، وی به بهاءالدوله ابراز تمایل کرد و با وی همکاری کرد.

در یک مورد در سال ۳۸۸ هـ که بهاءالدوله برای سرکوبی شورش شخصی به نام«ابی محمدبن مکرم» در واسط رفته بود، سخت به تنگنا افتاد و در سرکوبی شورش با مشکل مواجه شد. بهاء الدوله ناچار شد از بدربن حسنویه درخواست کمک کند. بدر نیز، پاره ای از خواسته های وی را اجابت کرد.

اما در سال ۳۹۶هـ جنگی میان امیربهاءالدوله و ابوالعباس‌بن واصل حاکم بصره رخ داد. سببش آن بود که ابن واصل بر وی شوریده و بر بطایح و نواحی پیرامون نیز استیلاء یافته بود و در برابر ابوعلی

1. Spuler

حسن بن استاد هرمز(عمیدالجیوش) سردار بهاءالدوله، سر به عصیان نهاده بود. ابن واصل با کمک سه هزار سواری که بدر به یاریش فرستاده بود، توانست اهواز را متصرف شود. بهاء الدوله مصمم به پیکار و سرکوبی وی شد و در نبردی که بین آن دو روی داد، ابوالعباس بن واصل منهزم گردید و گروه زیادی از یارانش کشته شدند. ابوالعباس به کوفه گریخت و از آنجا به خانقین نزد جعفربن عوام حاکم دست نشانده بدر رفت. جعفربن عوام به فرمان بدر، وی را گرامی داشته، لکن ابوالفتح بن عناز، حاکم شهر حُلوان که در اطاعت بهاء الدوله بود، به خانقین شتافت و آنجا را محاصره کرد، خانقین را گشود و ابن واصل را گرفتار و اسیر کرده، به نزد بهاء الدوله در بغداد فرستاد، که در بین راه به فرمان وی به قتل رسید(ابن‌اثیر، ۱۴۰۹: ج۹، ۱۸۹).

حادثه دیگری در همین سال(۳۹۲هـ) به وقوع پیوست، که کینه و دشمنی بهاءالدوله را نسبت به بدر، متحد سابقش، بیشتر کرد. این واقعه از این قرار بود که، شخصی به نام ابوجعفر حجاج بن هرمز همراه با «قلج» که از طرف بهاءالدوله راهدار خراسان بود، با عمیدالجیوش سردار بهاءالدوله به مخالفت برخاست. اما «قلج»در گذشت و عمیدالجیوش، ابوالفتح بن عناز دشمن بدر را به نگهبانی و حمایت از راه خراسان، تعیین کرد. بدر از این امر بسیار ناخشنود گشت و ابوجعفر حجاج را به همراه گروهی دیگر از سرکردگان کُرد، از جمله؛ امیرهندی بن سعدی، ابوعیسی شادی بن محمد و ورام بن محمد، گردآورده بر ضد بهاءالدوله ترغیب‌شان کرد. امیرابوالحسن علی بن مزید اسدی نیز، که به تازگی از بهاء الدوله جدا شده بود به آنها پیوست و شمار نیروهای آنها به ده هزار سوار رسید. ابوجعفر حجاج همراه با جماعت مخالف بهاءالدوله به سوی بغداد رفته و حدود یک فرسنگی آنها فرود آمدند. آنان مدت یک ماه در آنجا اقامت داشتند. در این حین، ابوالفتح بن عناز همراه جمعی از ترکان در بغداد به سر می بردند و بهاءالدوله در حال جنگ با ابن واصل در خوزستان بود. با خبر شکست ابوالعباس بن واصل و بازگشت بهاء الدوله به سوی بغداد، ابوجعفر و همراهانش بیمناک شدند و هر یک به سویی، پراکنده گشتند(ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۹، ۱۹۲؛ ابن‌خلدون،۱۳۶۶: ج۳، ۷۹۴).

بدر که از رقیب دیرینش ابوالفتح عنازی سخت رنجیده شده بود، بعد از این ماجرا، حُلوان و قِرمِیسین را از ابوالفتح گرفت. ابوالفتح بن عَنّاز، مدتی به نزد «رافع بن محمدبن مقن» از یاران بهاءالدوله، پناهنده شد. بدر نامه‌ای به رافع نوشت و دوستی پدر خود و حقوقی که بر او داشت را یادآور شد و وی را به خاطر پناه دادن به دشمنش نکوهش و سرزنش کرده و از وی خواست بنی عناز

را از خود دور کند، تا دوستی و اتحاد سابق، بین آنها پایدار بماند. اما رافع، از این کار امتناع ورزید. پس بدر لشکر به سوی قلمرو رافع در جهت شرقی رود دجله گسیل داشت. سپاهیان بدر آنجا را غارت کرده و خانه‌اش را در‹‹مطیره›› به آتش کشیدند، سپس به قلعه ‹‹بردان›› که از قلاع رافع بود رفتند و قلعه را فتح کرده و آنچه از غلات در آنجا انبار شده بود، آتش زدند. ابوالفتح نزد عمیدالجیوش در بغداد رفت و عمید نیز وی را گرامی داشته و خلعت عطا کرد و به وی وعده کمک و یاری داد. (ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج۹، ۱۹۴؛ ابن خلدون،۱۳۶۶: ج۳، ۷۵۰) همه این حوادث و رخدادها، شرایط را برای تقابل میان بدربن حسنویه و بهاءالدوله در آینده نزدیک فراهم می‌کرد. بنابراین، بهاءالدوله بالاخره تصمیم گرفت در سال ۳۹۷هـ سپاهی به فرماندهی عمیدالجیوش(ابوعلی حسن بن استاد هرمز) روانه قلمرو بدر نماید. عمیدالجیوش با سپاهش به جندی شاپور آمده و در آنجا اردو زد. باید توجه داشت که بدر در این زمان چنان قدرتش فزونی گرفته بود که تا نزدیکی اهواز را در تصرف خویش داشت و چون عمید از گرفتار شدن در کوهستان‌های جبال بیم داشت، تصمیم گرفت از سمت دشت‌های جنوبی به سوی قلمرو بدر پیشروی کند.

در هنگامی که عمید در جندی شاپور بود، بدر پیامی برای او فرستاد که:

تو قادر نیستی آنچه را که بنی‌عقیل[1] از سرزمینهای شمال(بغداد) تصرف نموده و بر آن چیره شده‌اند، بازپس‌گیری و با اینکه فاصله بین بغداد و آنها فرسنگی بیش نیست، با آنها صلح کردید. حال چگونه می‌توانی متصرفات و قلاع من را بگیری، درحالی که من از اموال آنقدر دارم که مانند آن را شما ندارید. چنانچه بین من و تو جنگ بشود و با تو بجنگم یکی از این دو حالت روی می دهد... هرگاه من از تو شکست بخورم و به هزیمت شوم برای تو سودی ندارد زیرا که من به قلاع و دژهای خود پناهنده می‌شوم و اموال خویش خرج کنم و اگر زبون و عاجز شدم من مرد بیابان و دشت هستم، دور می‌شوم و برگشته، نزدیک می-گردم. و چنانچه تو منهزم بشوی دیگر جمع شما جمع نخواهد شد و مورد نکوهش و خشم صاحب خود قرار می‌گیری. از این رو توصیه من آن است که مالی که صاحب تو را راضی کند برایت بفرستم و صلح کنیم.»(ابن‌اثیر، ۱٤۰۵: ج۹، ۱۹٦)

۱ . بنی‌عقیل؛ عشیره بزرگی بودند از قبیله بنی کلب از قبایل مضر در عربستان که بعد از اسلام به طرف شام و عراق کوچ کردند و از سال ۳۸۶ تا ۴۸۹هـق. در موصل قدرت داشتند، برای آگاهی بیشتر بنگریدبه:. استانلی، ۱۳۶۳: ۱۰۴

چنان که از پیام بدر آشکار است، وی از شناخت کاملی نسبت به اوضاع سیاسی بغداد برخوردار بوده و از لحاظ فنون جنگی برتر و قلاع مستحکمی در اختیار داشته است. توان مالی و نظامی بدر آنچنان افزایش یافته بود که توانست با تهدید و تطمیع لشکریان دیلمی، آنان را از جنگ و درگیری با سپاه خویش منصرف کند. بنابراین، عمید لشکر با درک موقعیت بدر، صلح با وی را پذیرفت و آنچه که صرف تجهیز سپاه خویش کرده بود، بگرفت و بازگشت.

۷-۲. روابط بدربن حسنویه با جانشینان فخرالدوله

فخرالدوله دیلمی هم پیمان بدر در سال ۳۸۷هـ در ری درگذشت و بزرگان دیلمی، تصمیم گرفتند، مجدالدوله پسر هشت ساله او را بر جای وی به تخت بنشانند. هم چنین حکومت همدان و قرمیسین، به برادر مجدالدوله، شمس الدوله، واگذار گردید. اما به خاطر صغر سن مجدالدوله، تدبیر امور مملکت بر عهده مادرش، سیده شیرین دختر اسپهبد مازندران بود و ابوطاهر و ابوالعباس ضبی وزیران فخرالدوله، مباشر در کارها بودند. در سال ۳۹۳هـ ابوالعباس ضبی از وزارت کنار گذاشته شد و به جای وی، خطیرابوعلی بن علی بن قاسم به وزارت مجد الدوله منصوب گردید. ابوالعباس پس از آن نزد بدر رفته و مورد احترام و استقبال بدر قرار گرفت.

خطیر ابوعلی وزیر مجدالدوله، پس از انتصاب به کار وزارت، بزرگان و امراء را علیه سیده برانگیخت و مجدالدوله را از نفوذ و دخالت بیش از حد مادرش ترسانید. سیده که برکناری خویش از امور مملکت را مترادف با نابودی حکومت خاندان فخر الدوله می‌دانست، از این ماجرا به وحشت افتاد و قبل از اینکه بتواند اقدامی صورت دهد، به دستور وزیر در قلعه «طبرک» زندانی شد. خطیر ابوعلی برای وی محافظانی گماشت اما سیده حیله‌ای به کار برد و توانست از قلعه فرار کند و به نزد بدربن حسنویه، که در این زمان در شاپورخاست (خرم آباد کنونی) اقامت داشت، برود(ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۹، ۲۰۳).

سیده از بدر خواست که وی را یاری کند، تا به ری بازگردد و قدرت از دست رفته را به وی باز گرداند. بدر با درخواست او موافقت کرد و به سوی همدان رفته، همراه با سپاهیان شمس‌الدوله به سوی ری رفتند. لشکریان بدر و شمس‌الدوله به نزدیکی ری رسیدند و آنجا را محاصره کردند. مدتی بین نیروهای مجدالدوله و مهاجمان جنگ و درگیری روی داد، تا آنکه سپاهیان بدر، بر نیروهای مجد الدوله فائق آمدند و وارد ری شدند. مهاجمان، مجدالدوله و خطیرابوعلی وزیرش را اسیر کرده در قلعه

طبرک به زندان انداختند. از آن پس به جای مجدالدوله، مدت یک سال، شمس الدوله در ری به تخت نشست، تا اینکه سیده مادرش، از رفتار و عملکرد وی ناراضی شد و چون ملاحظه کرد که مجدالدوله، نرمش بیشتری نسبت به وی دارد، او را به مسند قدرت بازگرداند و شمس‌الدوله دوباره راهی همدان شد(همانجا).

برکناری شمس‌الدوله از قدرت، سبب ناخشنودی بدربن‌حسنویه شد، از سوی دیگر، شمس‌الدوله، که با نیروهایش در همدان به سر می‌برد، فردی به نزد بدر فرستاد و از وی قویا استمداد طلبید. بدر، بار دیگر همراه با سپاهیان خویش به سوی ری رفت. اما وقتی که به نزدیکی«بوزنجرد»[1] رسید، خبر شورش هلال پسرش در دینور به اطلاع وی رسید. پس ناچار شد به دینور بازگردد، ولی دسته‌ای از سپاهیان کرد را همراه شمس‌الدوله روانه کرد(همان:، ۲۰۴؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۹۸). در دینور، شورشیان توانسته بودند، بدربن حسنویه را شکست داده و اسیر کنند.

۸-۲. عوامل تعامل و هم‌گرایی میان آل حسنویه و آل بویه

۲-۸-۱. برتری و تسلط بوییان در غرب ایران

با در نظرگرفتن جوانب مختلف، می‌توان گفت عامل عمده این تعامل و همکاری، برتری و تسلط بوییان در غرب ایران بوده است. آل بویه، در این برهه، علاوه بر غرب ایران بر عراق و میان‌رودان(بین-النهرین) و نواحی خوزستان و فارس نیز حکومت داشتند. هرگاه بوئیان جبال با مشکل و کمبود نیرو مواجهه می شدند، می‌توانستند از برادران خویش در بغداد و شیراز کمک طلب نمایند. بنابراین حسنویان، که در ابتدای کار بودند و هنوز به طور منسجم و یکپارچه قدرت خود را تثبیت نکرده بودند، نمی توانستند در برابر آل بویه قرار بگیرند و ناگزیر به اطاعت و پیروی از آنان بودند. به همین سبب حسنویه بن حسین، همزمان با تثبیت موقعیت خویش در این مناطق، در صورت درخواست کمک و یاری از سوی آل بویه، تعدادی از نیروهای نظامی خویش را به یاری آنان رهسپار می‌کرد.

۲-۸-۲. رقابت و جدال آل بویه با سامانیان و آل‌زیار

در گیرودار نبرد آل‌بویه با سامانیان و آل‌زیار، بوئیان گرفتار جدال با آنان بودند و فرصت کافی برای دخالت و مقابله با کردان ناحیه جبال را نداشتند. علاوه بر آن جنگجویان کرد، بخصوص نیروهای

۱ . ناحیه‌ای در نزدیک همدان که تا آن شهر ده فرسنگ فاصله داشت بنگرید به: ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۹۶

برزیکانی در مواقع لازم به کمک آل‌بویه می‌شتافتند. رکن‌الدوله حسن، چندین بار از آنان کمک‌های نظامی دریافت کرد. این در حالی بود که در برخی مواقع، سامانیان موفق به پیشروی به سوی غرب می‌شدند و حسنویان کردی، هم چون سدی محکم جلو پیشروی بیشتر آنان را می‌گرفتند. از این رو، بوییان در این هنگام که به نیروی بازدارندگی آنها، نیاز داشتند نه تنها به مقابله با آنها نپرداختند، بلکه از کارهای ناخوشایند کُردان، نیز چشم پوشی می‌کردند. چنانکه به گفتهٔ ابن‌مسکویه، سبب چشم پوشی رکن‌الدوله حسن بویه در باب نافرمانی‌های حسنویه، فزون‌خواهی، راهزنی‌ها، باج ستانی‌های او از کاروان‌ها و جز اینها، آن بود که بوئیان دیلمی را در پیکار با لشکریان سامانی خراسان، یاری می‌کرد(ابن‌مسکویه، ۱۳۷۶:ج۵، ۳۲۸؛ دهنوی،۱۳۹۳: ۱۰۶)

۲-۸-۳. مذهب

عامل دیگر که می توان به آن اشاره کرد مذهب است، زیرا کشمکش‌های بوییان و سامانیان از یک سو، رنگ مذهبی نیز به خود گرفته بود. سامانیان سنی مذهب از مذهب رسمی خلافت حمایت می‌کردند و آشکارا مورد حمایت خلفای عباسی قرار داشتند، در حالی که بوئیان شیعه مذهب بر خلفای عباسی، تسلط کامل داشتند. همین مسأله می‌توانست کردان برزیکانی را به آل بویه نزدیک کند، زیرا که آنان نیز برخلاف اکثریت کردان دیگر، شیعه مذهب[۱] بودند(اذکایی،۱۳۷۴: ج۱، ذیل مدخل«آل‌حسنویه»). هرچند روابط و برخورد بوییان و کُردان حسنویه بعداً نشان داد که مذهب نمی‌توانست عامل اصلی برای برقراری روابط نزدیک بین دو طرف باشد، ولی با توجه به این که سامانیان سنی مذهب بودند و مدام در پی تهاجم به مناطق تحت نفوذ کردان بودند، حسنویان را وا می داشت که از آل بویه حمایت کنند.

۲-۸-٤. اقتدار و قدرتمندی برخی امیران آل حسنویه

پس از جنگ قرمیسین در سال ۳۷۷هـ به واقع می‌توان گفت، مرحله‌ای از فرمانروایی کُردهای حسنویه، شروع شد، که دوره اقتدار و شکوه حاکمیت آنان به شمار می‌رفت. بدر به سرعت به توسعه قلمرو خویش پرداخت و توانست علاوه بر سرزمین دینور و قرمیسین، بر شهرها و نواحی ماسبذان،

۱ . منابع کهن اشاره مستقیمی به شیعه بودن امرای آل حسنویه نکرده‌اند.ولی برخی از منابع از احترام و توجه آنها به عتبات عالیات و بقاع متبرکه شیعی سخن گفته اند. بنگرید به:. ابن‌جوزی،۱۴۱۲ :ج۱۵ ،۱۱۱؛ ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ۹، ۳۴۸؛ سلطانی، ۱۳۸۰: ۲۰

شاپورخاست(خرم‌آباد کنونی)، بروجرد، نهاوند اسدآباد، دست یابد. بدین سان با توسعه قلمرو آل حسنویه، اقتدار آنها نیز رو به گسترش گذاشت، توان مالی بنی‌حسنویه آنچنان افزایش یافت که بغداد آشفته آن روز، در حسرت چنین ذخایر مالی بود.

شاید اوج اقتدار بدر و خاندان حسنویه، آن وقتی بود که خلیفه، القادر بالله، در سال ۳۸۸ه. بنا به درخواست بهاءالدوله دیلمی لقب «نصره‌الدوله»، همراه با درفش امارت جبال و خلعت های زیبا و گرانبها را برای بدر نوشت. جالب آن که بدر از این لقب خشنود نشده و در خواست کرد که لقب «ناصرالدوله» را برای وی برگزینند، که این درخواست مورد قبول خلیفه عباسی قرار گرفت و در نهایت وی را لقب «ناصرالدین‌والدوله» عطاء کرد(روذآوری، ۱۳۳۴: ۳۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج۹ ، ۱۴۴؛ بدلیسی، ۱۳۴۳: ۳۹). بنابراین، در این دوره، قدرت و نفوذ آل حسنویه تا بدان جا فزونی گرفت که خلافت عباسی، به طور رسمی حکومت آنان را به رسمیت شناخت.

فخر الدوله دیلمی در سال ۳۷۹هـ با تشویق وزیرش صاحب بن عباد، عزم تسخیر بغداد کرد. در همدان، بدربن حسنویه، متحد وفادارش همراه با چهارهزار سوار به وی پیوست و قرار شد به همراه صاحب بن عباد به سوی بغداد روند و فخرالدوله نیز از سوی خوزستان بدانجا رود. اما فخرالدوله در خوزستان، نسبت به صاحب بن عباد، بدبین شد و دستور داد تا به همراه بدر بازگردند.(ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ۶۴) فخرالدوله در همدان از ابوعیسی شادی بن محمدکُردی (حکمران بدر در اسدآباد)، خواست تا دختر بدربن حسنویه را برای پسرش مجدالدوله ابوطالب رستم که در این زمان دو سال بیشتر نداشت، خواستگاری کند. بدر این پیوند خویشاوندی را میمون خواند و در روز شنبه از ماه ربیع الاول سال ۳۸۱ هـ، دخترش را به عقد مجدالدوله درآورد(مجمل‌التواریخ‌القصص،۱۳۷۸: ۳۹۶). با این وصلت، روابط فخرالدوله و حسنویه بیش از پیش مستحکم و استوار گردید.

بررسی روابط بدربن حسنویه با جانشینان فخرالدوله در جبال نشان می‌دهد در دوره‌ای که بدر، اوج اقتدارش را می گذراند، ملجا و پناهگاه امراء و بزرگان دربار ری به شمار می‌آمد و اکثر مواقع آنان برای دستیابی دوباره به قدرت، از وی طلب یاری و کمک می‌کردند. بدر نیز از اقتدار و نفوذ خویش بهره می‌جست و همواره تلاش می‌کرد که افراد مورد نظر خویش را در بین خاندان بویه، به قدرت برساند، تا بتواند نفوذ بیشتری بر امیران بویه در منطقه جبال داشته باشد.

۵-۸-۲. رقابت و کشمکش میان امیران آل‌بویه در عراق و غرب ایران

با توجه به نوع ساختار حکومت بویه‌ها و انشعاب آن به سه شاخه بویه‌های فارس، عراق و جبال رقابت میان امیران این خاندان بخصوص پس از مرگ عمادالدوله علی و رکن الدوله حسن قابل پیش‌بینی بود. این رقابت ا در بیشتر مواقع به نزاع، کشمکش و درگیری منجر می‌شد. در چنین شرایطی، حاکمان آل‌حسنویه در نیمه دوم قرن چهارم در منطقه دینور و قرمیسین برخاستند. سرزمینی که در فاصله میان همدان و ری(قلمرو بوئیان جبال) و سرزمین میان رودان(قلمرو بویه‌های عراق) قرار داشت. از همین‌رو، منازعات داخلی امیران آل بویه تاثیر مستقیمی بر تعامل و تقابل میان آنها و حاکمان آل‌حسنویه داشت. در این گونه مواقع حاکمان حسنویه بناچار با یکی از امیران بویه تعامل و همکاری می‌کردند و با دیگری تقابل و ستیز؛ تعامل و همکاری حسنویه بن حسین با فخرالدوله در تقابل و کشمکش با عضدالدوله، تعامل و همراهی بدر با فخرالدوله در مبازه با جانشیان عضد الدوله در عراق، تعامل و همکاری بدر با شرف‌الدوله و بهاءالدوله(امرای بویه در عراق) در تقابل با فخرالدوله و همکاری و تعامل بدر با شمس‌الدوله در تقابل با برادرش، مجدالدوله دیلمی، نمونه‌هایی از این نوع تعامل و تقابل می باشند.

۲-۹. عوامل تقابل و واگرایی میان آل حسنویه و آل بویه

۲-۹-۱. جاه‌طلبی و فزون‌خواهی برخی از حاکمان حسنویه

در برخی از مواقع که امیران آل بویه به مبارزه علیه مخالفان و دشمنان خود مشغول می شدند، امراء آل حسنویه از فرصت بهره برده و به توسعه قدرت و قلمرو خویش می پرداختند. به محض اینکه امیران بویه از گرفتاری و مشغولیت رهایی می‌یافتند به مقابله با فزون‌خواهی کردان حسنویه می‌شتافتند؛ نمونه‌های این نوع تقابل و درگیری به تناوب در طول دوره حکومت آل حسنویه از جمله؛ در تقابل میان رکن الدوله و حسنویه بن حسین در سال ۳۵۹هجری، تقابل میان بختیار بن حسنویه و عضدالدوله در سال ۳۶۹ هجری و تقابل میان بدر و بهاءالدوله در سال ۳۹۷ هجری قابل ذکر می باشد.

۲-۹-۲. نزاع‌ها و اختلافات میان خاندان حسنویه بن حسین

حسنویه بن حسین برزیکانی دارای هفت پسر به نامهای، ابوالعاء، عبدالرزاق، بدر، عاصم، ابوعدنان، عبدالملک و بختیار بود. به درستی معلوم نیست که حسنویه جانشینی برای خود انتخاب کرده یا نه، ولی آنچه مسلم است اینکه، با مرگ حسنویه، فرزندان وی برای کسب میراث پدر، دچار اختلاف و

چنددستگی شدند. برخی از آنان از جمله، ابوالعلاء، عبدالرزاق و ابوعدنان به فخرالدوله پیوستند. بدر و عاصم و عبدالملک نیز به جانب عضدالدوله دیلمی رفتند و در این میان بختیار در دژ سرماج باقی ماند و اموال و ذخایر پدرش را در اختیار گرفت. وی نامه‌ای به عضدالدوله نگاشت و ابراز اطاعت و خدمت نمود، اما کمی بعد، نظرش تغییرکرد و از اطاعت وی سرباز زد(ابن‌اثیر، ۱۴۰۵: ج۸، ۷۰۶؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۶: ج۳، ۷۴۸). با توجه به فرمانروایی بختیار، هرچند برای مدتی کوتاه و استقلال عملش بعد از مرگ حسنویه احتمال می‌رود که حسنویه با شناختی که از وی داشته است او را شایستهٔ جانشینی خویش دانسته و برای فرمانروایی بر کردان برگزیده است. هرچند این انتخاب مورد قبول دیگر فرزندان حسنویه قرار نگرفت.

در سال ۳۷۳ هـ یکی از کردان برزیکانی به نام ‹‹محمدبن غانم›› شورید و از اطاعت بدربن حسنویه سرباز زد. بنابه گزارش ابن‌اثیر، محمدبن غانم برزیکانی در ناحیه ‹‹کوردر›› از نواحی قم بر فخرالدوله شورید و غلات و ذخایر سلطان را به غارت برد و همراه با گروهی از کردهای برزیکانی در دژ ‹‹هفت‌خان›› متحصن شد. فخرالدوله چندبار سپاهیانی را برای مقابله با وی فرستاد، که هر بار محمدبن غانم هزیمت یافته و فرار می‌کرد(ابن اثیر، ۱۴۰۵: ج۹، ۳۱). در پی این اقدامات، فخرالدوله، نامه‌ای به بدر نوشت و از او خواست تا جلوی غارتگری کردان محمدبن غانم را بگیرد. بدر برای اینکه دوستی و حمایت فخرالدوله را از دست ندهد و به وی نشان دهد که از اقدامات محمدبن غانم، ناخشنود است، با ابن غانم مکاتبه کرد و با تلاش بدر صلح و سازش در سال ۳۷۴ هـ بین آنان برقرار شد. ابن غانم، تا سال ۳۷۵هـ در مقر خود در دژ ‹‹هفت خان›› دوام آورد، تا اینکه دراین سال لشکریان فخر الدوله بر وی و یارانش تاختند. محمدبن غانم در این جنگ زخمی برداشت و اسیر دیلمیان شد که با همان ضربتی که به او وارد شده بود درگذشت(همانجا).

اما اختلافات و آشوب‌های داخلی در بین خاندان حسنویه، هم چنان ادامه داشت. در اویل قرن پنجم هجری، طاهربن هلال، نواده بدربن‌حسنویه، در مقابل وی قرار گرفت. احتمالاً در سال ۴۰۳، در جنگ و نبردی که بین این دو رخ داد، طاهر شکست خورد و بسیاری از سپاهیانش کشته شدند. طاهربن هلال پس از این شکست با گروهی از همراهان خویش به شهرزور رفتند و آنجا را متصرف شدند. در این زمان، شهرزور تحت تسلط بوییان قرار داشت و فخرالملک چون این خبر را شنید، طاهر را سرزنش کرد و از وی خواست تا یاران فخرالملک را که اسیر شده بودند، آزاد کند. طاهر خواسته فخرالملک

را اجابت کرد، ولی هم چنان در آن شهر باقی ماند(همان: ۲۴۵). بروز این اختلافات در میان جانشینان حسنویه، زمینه برای دخالت امیران آل بویه در مسائل داخلی آنها را فراهم می‌کرد و منجر به نزاع، کشمکش و تقابل میان آل حسنویه و امیران بویه می‌شد.

۳-۹-۲. آشوب ها و شورش طوایف کُرد در غرب ایران

از لحاظ اجتماعی قلمرو آل حسنویه در قرن چهارم هجری دارای ساخت و ترکیب ایلی بود. مهمترین ایلات و طوایف کُرد در دینور و غرب ایران عبارت بودند از؛ شوهجان یا شاذنجان[۱]، عیشانیه، برزیکانی، گوران و بنی عنازیان. بیشتر این طوایف به صورت چادرنشین و کوچرو زندگی می‌کردند. ایلات و طوایف کرد دارای قدرت و نفوذ بسیاری بودند و در واقع، حکومت آل حسنویه برآیند اتحاد و همگرایی اولیه این گروها به شمار می رفت. (مسعودی، ۱۳۶۵، ۸۴؛ ابن‌اثیر،۱۴۰۵: ج۸، ۷۰۵). به تدریج رقابت میان طوایف کرد زیاد شد و منجر به شکل‌گیری شورش‌های داخلی در قلمرو آل‌حسنویه شد. در همان اوایل آغاز فرمانروایی آل حسنویه، در طی سالهای ۳۶۸و ۳۶۹ هجری، حسنویه بن حسین گرفتار نبردهای داخلی در اثر اختلاف وی با طوایف دیگر کُرد در مورد شهرزور بود.(ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ج۵، ۴۸۸).

نمونه دیگر شورش طایفه گوران در عصر حکومت بدر بود. این طایفه از دشمنان برزیکانی بودند و مادر بدر بن حسنویه، نیز از آنان بود. به همین منظور بدر کردان برزیکانی را به شدت تارومار کرد و بنا به گزارش مؤلف کتاب *مجمل التواریخ والقصص*(۱۳۷۸: ۴۰۰):‹‹هر چند از برزیکانی را بیافت، بفرمود کشتن و تخم ایشان اندک مایه بود، و گورانان را برکشید.›› اما در نهایت گوران‌ها به بدر خیانت کردند و او را به قتل رساندند.».

این واقعه باعث دخالت امیر بویه و تقابل با حاکمان آل‌حسنویه شد. کُردان گوران به نزد امیرشمس الدوله دیلمی حاکم همدان رفتند. شمس الدوله با مشاهده وضعیت بحرانی و آشفته حسنویه، همراه با گوران‌ها به سوی سرزمین دینور لشکرکشی کرد. از طرف دیگر طاهربن هلال(نواده بدر) که در این زمان در شهرزور به سر می‌برد، پس از خبردارشدن ازقتل پدربزگش به طلب ملک موروثی او آمد و

۱ . شاذنجان یا شاذیجان ،که شادیگان نیز گفته می شود. مسعودی دو طایفه به نام شوهجان و شاذنجان، ذکر کرده که احتمالاً هر دوی آنها یک طایفه می باشند. بنگرید به: مسعودی، ۱۳۶۵، ۸۳

در برابر سپاهیان شمس‌الدوله قرارگرفت. در شهر شاپورخواست بین وی و سپاهیان دیلمی تلاقی شد و طاهربن هلال اسیر و زندانی گشت و تمام اموالی که در شهر زور جمع کرده بود، به دست شمس‌الدوله افتاد(ابن اثیر،۱۴۰۵: ج۸، ۲۴۱). بدین سان، بسیاری از شهرهای تحت حاکمیت حسنویه، زیرسلطه شمس‌الدوله قرار گرفت و با قدرت گرفتن عنازیان قلمروحسنویه میان آل بویه و عنازیان تقسیم شد. ناحیه غربی تا نزدیک شهر دینور به دست خاندان بنی‌عناز افتاد، که در واقع جانشین حسنویان شدند، ناحیه شرق نیز از آنِ بوییان جبال شد.

۳. نتیجه‌گیری

آل حسنویه، زمانی به قدرت رسیدند که بوئیان حاکمیت خویش در غرب و مرکز ایران و عراق را تحکیم بخشیده بودند. امراء بویه در اثناء مقابله با سامانیان و آل‌زیار با ظهور قدرت جدیدی در منطقه جبال مواجه شدند. حاکمان حسنویه از دو طرف هم از شرق توسط بوئیان جبال و هم از غرب توسط بوئیان بغداد تحت فشار قرار داشتند. حسنویان برای تداوم روند تثبیت حکومت نوپای خویش با امیران آل‌بویه ارتباط برقرار کردند؛ آنها در برخی مواقع، ناگزیر به اظهار تابعیت و پیروی از امراء بویه بودند و در برخی از مواقع فرصت را مغتنم می‌شمردند و به افزایش قدرت و توسعه قلمرو خویش نیز می‌پرداختند. بنابراین، روابط میان‌حاکمان آل حسنویه و امیران آل بویه به شکل تعامل و تقابل در جریان بود. برتری و تسلط بویه‌ها در غرب ایران، رقابت و جدال آل بویه با سامانیان و زیاریان، مذهب، اقتدار برخی از حاکمان حسنویه و رقابت و کشمکش میان امیران آل بویه در عراق و جبال از جمله مهمترین علل تعامل و همکاری حاکمان آل‌حسنویه با امیران آل‌بویه بود. از سوی دیگر، عواملی مانند جاه‌طلبی برخی از امرای حسنویه، نزاع و اختلاف میان خاندان حسنویه، اختلاف و دشمنی میان امیران آل‌بویه و نافرمانی و شورش طوایف کُرد زمینه ساز تقابل و ستیز میان آنها به شمار می‌رفت. در نهایت، عوامل واگرایی و تقابل بر مولفه‌های همگرایی و تعامل میان این دو قدرت غالب گشت و موجب اضمحلال و فروپاشی خاندان آل‌حسنویه شد.

کتابنامه

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن(۱۴۰۵)، *الکامل فی التاریخ* ، بیروت: دارصاد و داربیروت.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد(۱۳۶۶)، *العبرفی التاریخ*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی .

ابن‌جوزی،ابوالفرج(۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد عبدالقادرعطا،بیروت: دارالکتب العلمیه.

ابن رسته، احمدبن عمر(۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران: امیرکبیر

ابن مسکویه، ابوعلی احمدبن محمد(۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس.

بدلیسی، شرف خان(۱۳۴۳)، *شرفنامه؛* [تاریخ مفصل کردستان]، به قلم محمد عباسی، تهران: مطبوعات علمی.

روزآوری، ابوشجاع(۱۳۳۴)، *ذیل تجارب الامم* وتعاقب الهمم، تصحیح، ه.ف. آمدروز، بغداد: [بی نا].

اذکایی، پرویز(۱۳۶۷الف)، *دایره المعارف بزرگ اسلامی* ، زیرنظرموسوی بجنوردی، ج۱، ذیل مدخل «آل حسنویه»، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

اذکایی، پرویز(۱۳۷۴ب)، *فرمانروایان گمنام*، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

استانلی، لین پول(۱۳۶۳)، *طبقات السلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، تهران: دنیای کتاب.

اشپولر، برتولد(۱۳۷۹)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ۲ج، ترجمه مریم میراحمدی و جواد فلاطوری، چ ۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

اعظمی‌پور، برومند(۱۳۹۳)، پایتخت فراموش شده‌ی قوم کرد، تهران: سپندمینو.

خواندمیر، غیاث الدین(۱۳۵۳)، *حبیب السیرفی اخبار افراد البشر*، مصحح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.

دهنوی،نظام علی(۱۳۹۳)، « حکومت بنی حسنویه از ظهور تا سقوط(۳۳۰-۴۰۶/۹۴۱تا۱۰۱۵م)»، *فصلنامه پژوهشهای تاریخی*، شماره۲. https://jhr.ui.ac.ir/article_16634.html

زامباور، ادوارد فن(۲۵۳۶)، *نسب نامه خلفاء و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام*، ترجمه محمد جواد مشکور، تهران: خیام.

سلطانی، محمدعلی(۱۳۷۰)، *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاه*، تهران، سها.

عزتی، مهدی(۱۳۸۵)، تحولات سیاسی- اجتماعی دینور در قرون نخستین، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ، تهران: دانشگاه خوارزمی.

کبیر، مفیزا...(۱۳۶۲)، *ماهیگیران تاج دار*، ترجمه مهدی افشار، تهران: زرین.

قیداری، زهراء(۱۳۸۸)، سیمای سلسله ی کُرد شیعه مذهب آل حسنویه در عصر آل بویه، رشد آموزش تاریخ دوره‌ی دهم شماره ۳۴،ص۲۹-۲۳.

مجمل التواریخ و القصص(۱۳۷۸)، به تصحیح ملک الشعرای بهار، تهران: خاور.

مرادی، ایوب(۱۴۰۰)، «سقوط خاندان حسنویه و روابط آن با آل بویه»، مطالعات تاریخ ایران و اسلام، سال۶، شماره۳،صص ۲۰-۱۰.

https://irijournals.ir/journals/12-History/v6-i3-autumn00/paper2.pdf

مسعودی، ابوالحسن‌علی(۱۳۶۵)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ۲، تهران، علمی و فرهنگی.

مقدسی، ابوعبدالله محمد(۱۳۶۱). *احسن التقاسیم و معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، [بی جا]: شرکت مؤلفان و مترجمان.

یاسمی، رشید(بی‌تا)،*کرد و پیوستگی نژادی او*، [بی‌جا]: مجمع ناشران کتاب.

References

Azkaei, P. (1988), The Great Islamic Encyclopedia, under the supervision of Mousavi Bojnourdi, Vol. 1, under the entry "Al Hasanwieh", Tehran: Center of the Great Islamic Encyclopedia. (In Persian)

Azkaei, P. (1995), The Unknown Rulers, Tehran: Mahmoud Afshar Endowment Foundation. (In Persian)

Azamipour, B. (1994), The Forgotten Capital of the Kurdish People, Tehran: Spandminou. (In Persian)

Badlisi, S. K. (1964), Sharafnameh; [Detailed history of Kurdistan], written by Mohammad Abbasi, Tehran: Scientific Press. (In Persian)

Cahen (1991), The Encyclopeadia of Islam (new edition), "Hasanwieh", Vol.3, Leiden, Bril.

Dehnavi, N. A. (2014), "The Hassanawayh Government from its Rise to its Fall (330-406/941 to 1015 AD)", Quarterly Journal of Historical Research, No. 2. (In Persian)

Ezati, M. (2006), Political and Social Developments of Dinur in the Early Centuries, Master's Thesis in History, Tehran: Kharazmi University. (In Persian)

Khwandmir, G (1974), Habib al-Sair fi Akhbar al-Afrad al-Bashr, edited by; Mohammad Dabir Siyaghi, Tehran: Khayyam. (In Persian)

Ibn Athir, I. A. (2026), Lessons in History, Beirut: Darsad and Darbirut. (In Arabic)

Ibn Khaldoun, A. R. M. (1987), Lessons in History, Translated by; Abdul Hamid Aiti, Tehran: Institute of Cultural Studies and Research. (In Arabic)

Ibn Jozi, A. F. (1991), Al-Muntazem in the history of nations and kings, researched by Muhammad Abd al-Qadir A'ta, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiya. (In Arabic)

Ibn-e Rasteh, A. O. (1986), The Precious Treasures, Translated by; Hossein Qara Chanlu, Tehran: Amir Kabir University. (In Persian)

Ibn Maskaweh, A. A. M. (1997), The Experiences of Nations, Translated by; Alinqi Manzavi, Tehran: Toos Publications. (In Persian)

Mujam al-Tawarikh, W. (1999), edited by; Malek al-Shoarai Bahar, Tehran: Khawar. (In Persian)

Moradi, A. (2021), "The Fall of the Hassanwieh Dynasty and Its Relations with the Buyids", Studies in the History of Iran and Islam, 6(3), pp. 20-10. (In Persian)

Masoudi, A. A., Al-Tanbih, A. (1986). Translated by; Abul-Qasim Payandeh, Vol. 2, Tehran, Elmi va Farhangi. (In Persian)

Moqadasi, A. M. (1982). The Best Divisions for Knowledge of the Regions, translated by Alineghi Manzwi; Cooperation of Authors and Translators. (In Persian)

Jürgen P, "Ḥasanwayh b. al-Ḥussain al-Kurdi (r. ca. 350–369/ ca. 961–\\979) From Freehold Castles to Vassality." The ʿAbbasid and Carolingian Empires, p.52-70: DOI: https://doi.org/10.1163/9789004353046_004.

Kabir, M. (1983), Crowned Fishermen, Translated by; Mehdi Afshar, Tehran: Zarrin. (In Persian)

Qaidari, Z. (2009), The Face of the Kurdish Shiite Dynasty of the Hassanawayh in the Age of the Buyids, The Growth of History Education, 10(34), pp. 29-23. (In Persian)

Stanley, L. P. (1984), The Classes of the Sultans of Islam, translated by Abbas Iqbal, Tehran: Dunyae Kitab. (In Persian)

Spühler, B. (1999), History of Iran in the Early Islamic Centuries, vol.2, translated by Maryam Mir-Ahmadi and Javad Falaturi, vol. 4, Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In Persian)

Soltani, M. A. (1991), Historical Geography and Detailed History of Kermanshah, Tehran: Saha. (In Persian)

Rozavari, A. Sh. (1955), The Experiences of the Nations and the Success of the Imam, edited by H.F. Amderoz, Baghdad: [Bina]. (In Arabic)

Zambauer, Edward Fan (2014), Genealogy of the Caliphs and Princes and the Historical Course of Islamic Events, translated by Mohammad Javad Mashkoor, Tehran: Khayyam. (In Persian)

Yasemi, R. (Bita), Kurds and their racial continuity, [Bija]: Book Publishers Association. (In Persian)

Lokhart, L. (1991). The Encyclopeadia of Islam (New Edition), *"Dinwar"*, V. 2, Leiden, Brill.